

ما و ناگزیری مان از کاربست نظریه‌های ادبی

نگاهی انتقادی به کتاب سنت تصحیح متن در ایران پس از اسلام و کاستی‌های روش‌شناسانه آن

● عیسی امن‌خانی

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گلستان amankhani27@yahoo.com

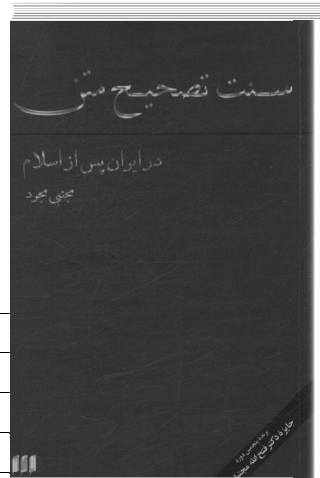
چکیده

کاربست نظریه‌ها مخالفان بسیاری دارد. به باور برخی از این مخالفان وجود نظریه‌ها در پژوهش‌های نظریه‌محور، تزئینی بوده و جز به کار تزئین و آراستن پژوهش و مقاله به کار دیگری نمی‌آیند. اما حقیقت این است که چنین انتقاداتی - که غالباً دلیل اصلی آن انتشار پژوهش‌های نظریه‌محور بیمارگونه است - نباید بهانه و دستاویزی برای کنار گذاشتن نظریه‌ها باشد، زیرا اگر نظریه‌ها آگاهانه و با تأمل انتخاب و به کار گرفته شوند، می‌توانند راهنمای خوبی برای محققان باشند. مقاله حاضر می‌کوشد به نقش و اهمیت نظریه‌ها و کاربست آنها در پژوهش‌های ادبی و ضرورت آن بپردازد؛ به همین دلیل ضمن نقد و بررسی انتقادی کتاب سنت تصحیح متن در ایران پس از اسلام - که نویسنده آن در تألیف و تدوین آن دغدغه کاربست نظریه‌ها را نداشته است - ابتدا از کاستی‌های روش‌شناختی (نظری) کتاب مذکور سخن می‌گوییم و در ادامه نشان خواهیم داد که چگونه با کاربست نظریه‌هایی چون تبارشناسی می‌توان تصویر روشن‌تری از سنت تصحیح متن ارائه کرد.

کلیدواژه: تصحیح متن، نظریه‌های ادبی، تبارشناسی، پژوهش‌های ادبی

بیان مسئله

رویکرد پژوهشگران معاصر به نظریه‌ها، غالباً رویکردی همراه با افراط و تفریط است. جدای از معدود پژوهشگرانی که نظریه‌ها را آگاهانه و درست به کار می‌گیرند، ما با دو رویکرد عمده به نظریه‌ها مواجهیم. در رویکرد اول



■ مجرد، مجتبی (۱۳۹۶) *سنت تصحیح متن در ایران*
پس از اسلام، تهران: هرمس.

که رویکردی است ناآگاهانه، پژوهشگر بدون هیچ دلیل مشخصی نظریه‌ای را انتخاب کرده، آن را برای تبیین و تحلیل متن/متونی به کار می‌گیرد. ویژگی این نوع کاربست نظریه‌ها تصادفی بودن نسبت نظریه و متن است (عمارتی مقدم، ۱۳۸۸). نتیجه این پژوهش‌ها نیز تقریباً همواره آشکار است؛ نظریه‌ها نه تنها گره متن/مسئله متن را نمی‌گشاید بلکه سبب پیچیدگی بیهوده متن هم می‌شوند. نمونه این پژوهش‌ها بسیار است و می‌توان به غالب پژوهش‌هایی که با رویکردهایی چون شالوده‌شکنی، تحلیل گفتمان، پدیدارشناسی و ... انجام شده است، اشاره کرد. اما رویکرد دوم رویکرد کسانی است که از نظریه می‌گریزند و از کاربست آن هراس دارند. به باور بسیاری از پژوهشگران این دسته، نظریه‌ها در بهترین حالت، نقشی تزئینی دارند و کاربست یا عدم کاربست آنها کاری است علی‌السویه. آنچه این دسته از محققان را به چنین نتیجه‌ای رسانده، همان پژوهش‌های نظریه‌محوری است که پیش‌تر به آنها اشاره کردیم. اگر ایراد گروه اول، انتخاب تصادفی نظریه‌ها و الصاق ناشیانه آنها به متون است، ایراد گروه اخیر بی‌توجهی‌شان به نظریه‌ها و به‌ویژه به پژوهش‌های اصیل نظریه‌محور است. شاید اگر این گروه به جای ملاک و معیار قرار دادن پژوهش‌های محققان ایرانی، به پژوهش‌های اصیل و معیار نظریه‌محور - که عمدتاً مبدعان نظریه‌ها آن را انجام داده‌اند - مراجعه می‌کردند، به احتمال فراوان، نظرشان درباره نظریه‌ها و کاربست آنها چیزی متفاوت با دیدگاه کنونی‌شان می‌بود.

از آنجاکه تاکنون مقالات متعددی درباره آسیب‌شناسی پژوهش‌های نظریه‌محور انتشار یافته است،^۱ نوشتار حاضر می‌کوشد با بررسی انتقادی پژوهشی که فاقد نظریه است، نشان دهد که چگونه نادیده گرفتن نظریه‌ها،

سبب ناگشوده و ناگفته ماندن بسیاری از مسئله‌های اصلی می‌شود. برای نیل بدین مقصود، به نقد کتاب *سنت تصحیح متن در ایران پس از اسلام* خواهیم پرداخت. هدف نویسنده از نوشتن کتاب مذکور، ارائه تصویری روشن از سنت تصحیح متن در ایران (از سال‌های آغازین اسلام تا زمان حاضر) بوده است اما از آنجاکه نویسنده توجهی به نظریه‌های جدید و روش‌شناسی آنها نداشته است، ضعف‌هایی در کارش دیده می‌شود، ضعف‌هایی که در صورت کاربست نظریه‌هایی چون تبارشناسی به احتمال فراوان، نشانی از آنها در کتاب باقی نمی‌ماند.

فصلنامه نقد کتاب

ادبیات و هنر

سال اول، شماره ۲۰۱
بهار و تابستان ۱۳۹۷

۵۹

معرفی کتاب *سنت تصحیح متن در ایران پس از اسلام*

سنت تصحیح متن در ایران پس از اسلام - که در اصل رساله دکتری نویسنده به راهنمایی دکتر محمدجعفر یاحقی بوده است - کتابی است در پنج فصل (همراه پیشگفتار و فرجام سخن). کتاب بر اساس زمان فصل‌بندی شده است، بدین معنی که در هر فصل، سنت تصحیح متن در دو یا چند قرن بررسی شده، چنان‌که نویسنده فصل اول را به تصحیح متن و ویژگی‌های آن در پنج قرن نخست اختصاص داده است، حال آنکه در فصل دوم، سنت تصحیح متون فارسی از قرن پنجم تا پایان قرن نهم هجری بررسی شده است و ... فصل پنجم و پایانی - که تأکید این مقاله بر آن است - عنوان «تصحیح متون فارسی در دوره جدید» را دارد. در فصل مذکور نویسنده پس از اشاراتی به اصلی‌ترین ویژگی‌های تصحیح متن در این دوره، دیدگاه‌های بزرگانی چون محمد قزوینی، ملک‌الشعراء بهار، احمد بهمنیار، جلال‌الدین همایی و مجتبی مینوی را بررسی کرده است. هدف نویسنده از بررسی آثار این افراد، استخراج اصول و قواعد تصحیح مدرن/معاصر، از آثار و گفته‌های این بزرگان است. اما آنچه کتاب سنت تصحیح متن را از پژوهش‌های پیشین متمایز می‌کند، این است که برخلاف پژوهش‌های گذشته (ثروت، ۱۳۷۹ و جهانبخش، ۱۳۹۰) این کتاب به بیان مهارت‌ها و معرفی دانش‌های لازم برای تصحیح متن بسنده نمی‌کند، بلکه پژوهشی است که تاریخ و سنت تصحیح متن را از آغازین روزهای خود (البته در بعد اسلام) تا زمان حاضر روایت کرده، از دگرگونی‌های آن در طول بیش از هزار سال سخن می‌گوید؛ به عبارت دیگر این کتاب، تاریخ‌تطور و تحول تصحیح متن است و نه چگونگی انجام آن.

نقد و بررسی کتاب *سنت تصحیح متن در ایران پس از اسلام*

از آنجاکه نقد این کتاب برای نشان دادن اهمیت کاربست نظریه‌ها در پژوهش‌های ادبی صورت گرفته است، از بیان کاستی‌های نگارشی، ساختاری

و ... آن خودداری کرده، تنها کتاب از نظر روش‌شناسی آن نقد و بررسی می‌شود و همچنین از آنجاکه نقد تمامی فصل‌های کتاب - که سنتی هزارساله را بازگو می‌کند - خارج از حوصلهٔ یک مقاله است، تنها به نقد فصل پنجم که به سنت تصحیح متن در دورهٔ معاصر اختصاص دارد، بسنده خواهیم کرد.

نویسندهٔ کتاب سنت تصحیح متن در ایران پس از اسلام در مقدمهٔ این فصل، پیش از آنکه به شیوهٔ تصحیح متن بزرگانی چون قزوینی و ... بپردازد، به اصلی‌ترین تفاوت‌های سنت تصحیح دورهٔ معاصر از شیوه‌های معمول گذشتگان اشاراتی دارد. به باور ایشان اصلی‌ترین عامل تمایز تصحیح مصححان معاصر از تصحیح گذشتگان را باید در ویژگی‌های ساختاری جستجو کرد:

«منظور از دورهٔ جدید در سیر تطور سنت تصحیح متن در ایران، دوره‌ای است که تصحیح، ساختار جدیدی یافت، ساختاری که با توجه به شیوع صنعت چاپ در یکی دو قرن اخیر در ایران به عرضهٔ متون کهن در قالب‌های نو و علمی همت گماشت. آنچه دورهٔ جدید تصحیح متن را از دوران سنتی آن متمایز می‌سازد، بیش از هر چیز تفاوت‌های ساختاری در چگونگی ارائهٔ متن تصحیح شده است. این تفاوت‌های ساختاری و صوری شامل مواردی است از قبیل ذکر نسخه‌بدل‌ها در پاورقی یا پایان متون تصحیح‌شده، نظام‌یافتگی علائم مربوط به نسخه‌های گوناگون یک اثر و مسائلی از این دست؛ برخلاف سنت تصحیح متن که عموماً اختلاف نسخه‌ها در حاشیهٔ متن ذکر می‌گردید و نظام‌یافته و قانونمند نبود» (مجرد، ۱۳۹۶: ۱۵۷).

نویسنده (البته به اختصار) به دلیل این تفاوت‌ها نیز اشاره می‌کند؛ به اعتقاد ایشان این تغییر و دگرگونی، نتیجهٔ آشنایی ایرانیان با غرب بوده است. ایشان برخلاف کسانی که تصحیح را سنتی کاملاً ایرانی می‌دانند، بر نقش و اهمیت آشنایی پژوهشگرانی چون محمد قزوینی و مجتبی مینوی با رویکردهای جدید تصحیح متن در غرب تأکید کرده، این آشنایی را در تحول و تکامل فن و دانش تصحیح متن ایرانیان مؤثر می‌داند:

«عموم تحولاتی که در یکی دو قرن اخیر در ایران رخ داده کمابیش متأثر از رابطهٔ ایران و اروپا بوده است. چه کسی می‌تواند انکار کند که تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و حتی معرفتی که در دورهٔ جدید، یعنی از زمان مشروطه و اندکی پیش از آن بر جغرافیای ایران سایه گسترده، ارتباطی با اروپا ندارد و یکسره زاییدهٔ تفکر ایرانی است؟ در این میان بسیاری از دانش‌ها، از جمله تصحیح متن که پیشینه‌ای در سنت اسلامی - ایرانی داشته است، دستخوش این تبادلات و بلکه تأثرات فکری و فرهنگی شده است. ما به هیچ عنوان این ادعا را نمی‌پذیریم که فن تصحیح متن اساساً دانشی غربی و اروپایی است اما از سوی دیگر تأثیرات مهم و بنیادین روش‌های نوین اروپایی

بر سنت تصحیح متن اسلامی را نیز نمی‌توانیم انکار کنیم» (همان: ۱۵۸). نویسنده کتاب مورد بحث با بیان این چند عبارت کوتاه و بدون اینکه توضیح بیشتری در خصوص این جهان‌نگری جدید دهد و از نحوه ارتباط آن با تغییرات ساختاری به‌وجودآمده در تصحیح متن در دوره معاصر چیزی بگوید، به سراغ معرفی مصححان این دوره و دیدگاه‌های آنها درباره تصحیح متن می‌رود. جدای از بیان کلی و ناقص در خصوص دلیل تغییر در سنت تصحیح متن، کاستی‌های دیگری نیز در این عبارات دیده می‌شود، کاستی‌هایی که نتیجه ناگزیر آن، ارائه تصویری نارسا (و نه ضرورتاً اشتباه) و نابسنده از سنت تصحیح متن در دوره معاصر است. اصلی‌ترین این کاستی‌ها، عدم طرح مسئله‌های مهم تصحیح متن در دوره معاصر است. نویسنده این سطور حداقل می‌تواند به دو مسئله اساسی اشاره کند، دو مسئله‌ای که ارائه تصویر دقیق‌تری از سنت تصحیح متن در دوره معاصر در گرو توجه بیشتر به آنهاست. این دو مسئله عبارت‌اند از:

الف) مسئله اول و شاید اساسی‌ترین مسئله در خصوص سنت تصحیح متن در دوره معاصر چگونگی تبدیل این فعالیت ادبی از کنشی فردی و حاشیه‌ای به جریان اصلی پژوهش (یا یکی از اصلی‌ترین جریان‌های پژوهش) در این دوره است. اگر تاریخ و سنت تصحیح متن را بررسی کنیم، تا پیش از دوره معاصر، نام‌هایی چون عبداللطیف عباسی به ندرت دیده می‌شوند، حال آنکه در دوره معاصر، با انبوهی از مصححان بزرگ مواجهیم که یا صرفاً به کار تصحیح متن اشتغال داشته‌اند (قزوینی و ...) یا آنکه تصحیح متن یکی از اصلی‌ترین حوزه‌های پژوهشی آنها بوده است (صفا، معین و ...). به عبارت دیگر چرا در این دوره، تصحیح از حاشیه فعالیت‌های ادبی به متن پژوهش‌های ادبی می‌آید و مصححان میان امکان‌های گوناگون فعالیت ادبی (نقد، شرح و ...) این امکان (تصحیح متون) را بر می‌گزینند؟

ب) هدف/کارکرد تصحیح در این دوره و تفاوت آن با دوره‌های گذشته دومین مسئله اساسی است که برای ارائه تصویری روشن از سنت تصحیح متن در دوره معاصر باید مطرح شود؛ محققان اصلی‌ترین هدف از تصحیح متن در دوره‌های گذشته را گردآوری و تدوین نسخه‌ای جامع از دیوان یک شاعر یا نویسنده (همان: ۱۱۷) یا نسخه‌ای آرمانی از یک متن (رادمرد و مجرد، ۱۳۹۱: ۴۵) دانسته‌اند، حال آنکه هدف/کارکرد تصحیح متن در دوره معاصر، صرفاً گردآوری و تدوین نسخه‌ای جامع از دیوان شاعر و ... نیست؛ در کنار این هدف، مصححان اهداف دیگری را نیز در نظر داشته‌اند، اهدافی چون احیای متون گذشته و ... میان این دو هدف، تفاوت باریک و دقیقی وجود دارد؛ برخلاف گذشته که تصحیح متن، عمدتاً کاری ادبی دانسته می‌شد، احیای متون،

بیش از آنکه امری صرفاً پژوهشی و ادبی باشد، کنشی سیاسی بود؛ چنان که علامه عباس اقبال آشتیانی، در مقاله‌ای با عنوان «لزوم احیای کتب قدیمی»، جامعه ایران را به بیماری در آستانه مرگ همانند می‌کند که دواي آن تنها و تنها احیای کتب قدیمی است. این بیماری که اقبال آشتیانی از آن سخن می‌گوید، چیزی است شبیه آنچه آل‌احمد در غربزدگی و فخرالدین شادمان در تسخیر تمدن فرنگی به آن پرداخته‌اند. عامل این بیماری نیز فرنگ‌رفتگانی هستند که از دانش غرب تنها به حفظ چند اصطلاح بسنده کرده، با سخنان سطحی خود (لزوم تقلید از غرب و ...) میان مردم و گذشته درخشان آنها گسستی ایجاد کرده‌اند، گسستی که نتیجه آن، بحران هویت ایرانیان در دوره معاصر است. دواي این درد نیز چنان که گفته شد، چیزی نیست جز احیای کتب قدیمی:

«دواي این درد جانسوز که اگر دوام پیدا کند، رشته ارتباط تاریخی ایرانی آینده را با گذشته درخشان آن به کلی منقطع خواهد ساخت و نسلی به بار خواهد آورد که به علت همین انقطاع رابطه خود با گذشته به سرعت در اقوام نیرومند و صاحب آثار فریبنده مستحیل خواهد گردید، این است که مردم علاقه‌مند هوشیار حتی المقدور از این سیر موحشی که زندگانی جوانان ما پیدا کرده به وضعی بسیار جدی جلوگیری کنند و در این مرحله عیناً همان سیره‌ای را پیش گیرند که ملل متمدن امروزی دنیا اتخاذ کرده‌اند. ملل بزرگ اروپا و آمریکا با اینکه هر روز از کارخانه‌های خود تازه‌ترین و عجیب‌ترین ماشین‌ها و مصنوعات را برای تسهیل امور مادی زندگانی بیرون می‌آورند و لابراتورهای ایشان برای صلاح بشر یا برانداختن معارضین خود هر روز تجربه و وسیله نوینی به دست اهل صنعت و عمل می‌دهد، باز اگر به یک کاغذ پاره یا ظرف شکسته یا سکه کهنه‌ای بربخورند که برای شناساندن سابقه تاریخی ایشان یا کمک به معرفت عمومی مفید باشد، آن را به هر وسیله و قیمتی باشد، می‌خرند و دانشمندان به تعیین ارزش واقعی و معرفی آن به مردم قیام می‌کنند و آن را در موزه‌های خود به بهترین وضعی حفظ می‌نمایند» (اقبال آشتیانی، ۱۳۲۴: ۳-۲).

به استناد چنین نوشته‌هایی، نباید کارکرد تصحیح متن در دوره معاصر را به تدوین دیوان شاعران و ... تقلیل داد؛ مصححان بزرگ این دوره که غالباً دستی هم در سیاست داشتند، از تصحیح متن اهداف دیگری را هم دنبال می‌کردند که چنان که اشاره شد یکی از آنها اصلاح جامعه ایران در دوره معاصر بوده است. متأسفانه نویسنده کتاب، فارغ از این مسائل، سنت تصحیح متن در دوره معاصر را بررسی کرده است، به همین دلیل نیز، این بخش از کتاب، چیزی جز نقل و بازگویی دیدگاه‌های مصححانی چون قزوینی نیست. نویسنده در

این بخش بدون هیچ تبیین و تحلیلی تنها به استخراج و فهرست کردن دیدگاه‌های مصححان معاصر بسنده کرده، بخش مذکور را با نقل قول‌هایی از قزوینی، بهمینیار و ... انباشته است. نتیجه این نادیده گرفته شدن (یا نادیده ماندن) این مسائل اصلی، نیز ارائه تصویری ناکافی، و تقلیل‌گرایانه از سنت تصحیح در دوره معاصر است.

دلیل این پنهان ماندن مسائل اصلی را باید در استفاده نویسنده از روش‌های مرسوم و مألوف گذشتگانی چون صفا و ... جستجو کرد؛ به باور نویسنده این سطور، اگر نویسنده پیش از آغاز پژوهش، درباره روش پژوهش خود تأمل کرده، روشی را برمی‌گزید که امکان طرح مسائل مهم سنت تصحیح را به او می‌داد، شاید این پژوهش از لونی دیگر می‌شد؛ برای نمونه روش تبارشناسی فوکو و کاربست آن، می‌توانست نه تنها در انتخاب و طرح مسائل اصلی، به نویسنده سنت تصحیح متن یاری رساند بلکه این امکان را به او نیز می‌داد که برای مسائل مذکور پاسخ شایسته‌ای ارائه کرده، تصویر دقیق‌تری از سنت تصحیح متن ارائه کند.

انتخاب روش تبارشناسی و ترجیح آن بر سایر نظریه‌ها، برای بررسی سنت تصحیح متن، دلایل متعددی دارد: اولاً، تبارشناسی نظریه‌ای است که یک مفهوم، نهاد، ... و دگرگونی‌های آن در تاریخ را بررسی می‌کند. برای نمونه، فوکو در تاریخ جنون، مفهوم جنون و رویکردهای گوناگون به آن (و البته دیوانگان) را در تاریخ اروپا بررسی کرده، نقش جابه‌جایی گفتمان‌ها در تغییر رویکرد به جنون و ... را نشان می‌دهد؛ ثانیاً، تبارشناسی برای تعیین گفتمان‌ها (دوره‌ها) روش دقیق و کارآمدی دارد؛ در تبارشناسی آنچه سبب تمایز گفتمان‌ها (دوره‌ها) از یکدیگر می‌شود، تغییر رویکرد به موضوع پژوهش است، نه تقسیم‌بندی بر اساس قرن و ...؛ ثالثاً، تبارشناسی نظریه‌ای است که قدرت، در بطن آن قرار دارد و چنان‌که در هدف/کارکرد، تصحیح متن دیدیم، در دوره معاصر، تصحیح کنشی است سیاسی.

از آنجاکه بیان دقیق روش و نظریه تبارشناسی خارج از حوصله این مقاله است، از معرفی تمام این نظریه خودداری کرده، تنها به اختصار به روش فوکو در پژوهش‌های تبارشناسانه‌اش بسنده خواهیم کرد. فوکو موضوع پژوهش خود را در زمان حاضر بررسی نمی‌کند بلکه آن‌قدر در تاریخ به عقب باز می‌گردد تا به لحظه آغاز یا درجه صفر آن برسد. سپس آهسته به پیش می‌آید؛ این حرکت آهسته و رو به زمان حاضر، برای یافتن لحظه‌هایی است که در آن، نوع نگاه به موضوع پژوهش دگرگون می‌شود. هر دگرگونی نشان‌دهنده تغییر گفتمانی است (گفتمانی از بین می‌رود و گفتمان جدیدی جای آن را می‌گیرد) و در پایان او می‌کوشد نشان دهد که هر یک از این نوع رویکردها به موضوع

پژوهشش، در کدام رژیم حقیقت قرار دارند. برای نمونه، فوکو در کتاب تاریخ جنون، بررسی جنون را از درجه صفر آن آغاز می‌کند و نشان می‌دهد، که این مفهوم (و البته دیوانه یا مجنون) در گفتمان‌های متفاوت به شکل متفاوتی پدیدار شده است، چنان‌که دیوانه در دوره‌ای به شکل سرروش حقیقت ظاهر شده است؛ حال آنکه در دوره‌ای دیگر مجنون نه سرروش حقیقت، که مجرمی است که با او باید بر اساس معیارهای حقوقی برخورد شود؛ در گفتمان مدرن هم مجنون همچون بیماری روانی، بازنمایی می‌شود که علم روان‌پزشکی نحوه رفتار با او را مشخص می‌سازد (مشایخی، ۱۳۹۵: ۵۶).

اگر خواسته باشیم مثالی آشنا تر و بر خاسته از فرهنگ خودمان بزنیم، می‌توانیم به شاه و جایگاه آن در تاریخ ایران اشاره کنیم. یکی از باورهای رایج در اندیشه سیاسی ایرانیان تا پیش از مشروطه، باور به برگماشته بودن پادشاه از سوی خدا بوده است؛ پادشاه ظل الله (سایه خدا و ...) بود و هیچ‌کسی در درستی این باور تردیدی نداشت؛ چنان‌که محمد غزالی در این باب می‌نویسد: «سلطان سایه هیبت خدای است بر روی زمین؛ یعنی که بزرگ و برگماشته خدای است بر خلق خویش» (غزالی، ۱۳۶۱: ۸۲). این باور با فرارسیدن عصر مشروطه‌خواهی، به تدریج مشروعیت و بدهت خود را از دست داد و به باوری نادرست بدل شد. به باور روشنفکران این دوره، ظل الله دانستن پادشاهان، باور نادرستی بود که باید طرد می‌شد. یکی از اولین نمونه‌های این تغییر نگاه به پادشاه و جایگاه آن را می‌توان در آثار دهخدا مشاهده کرد؛ او در مقاله «طبیعت سلطنت چیست؟» می‌نویسد:

«در ممالکی که جهل جای علم، زور جای حق و اوهام جای حقایق را گرفته است، سلطنت موهبتی است الهی. یعنی خداوند متعال، حقوق، حدود و اختیارات هر قطعه از زمین را به دست یک نفر از افراد اهالی همان قطعه گذاشته و وجوب اطاعت دیگران نیز به او در علم ازلی خدا گذاشته است. اهمیت این امر ما را و گمان می‌کنم هر متدین عاقلی را نیز بر آن می‌دارد که با کمال دقت در حقانیت و ابطال آن غور کنیم و از فهم حقیقت کاری به این عظمت که منشأ سعادت و شقاوت و منبع غی و رشد ماست، تن نزنیم» (دهخدا، ۱۳۸۷: ۱۸۵).

این تغییر نگاه به پادشاه و جایگاه آن نشانه‌ای است از تغییر گفتمان و وظیفه پژوهشگر تبارشناس در گام نهایی که نشان می‌دهد استقرار کدام رژیم حقیقت سبب شده که باور مذکور که قرن‌ها بدیهی انگاشته می‌شد، بدهت خود را از دست داده، ناهنجار دانسته می‌شود؟ حال به تصحیح متن در دوره معاصر باز می‌گردیم و می‌کوشیم با کاربست روش تبارشناسی، این سنت و تحولات آن را در این دوره بازنمایی کنیم.

اگر ما درجهٔ صفر پژوهش خود را آگاهی ایرانیان از عقب‌ماندگی خود در مقایسه با غرب در نظر بگیریم، حداقل تا سال‌های انحلال مجلس دوم (۱۲۹۰ هـ. ش)، رویکرد اصلی به متن، نقدِ متون کهن است. روشنفکران و منتقدان این دوره چون آخوندزاده، آقاخان کرمانی و ... بیش از آنکه در اندیشهٔ تصحیح متون کهن باشند، به نقد متون گذشته چون مثنوی مولانا (آخوندزاده، ۱۳۵۱: ۳۵) اشتغال داشتند. حتی برخی از این روشنفکران و منتقدان، از طرد این متون سخن گفته، ریشهٔ عقب‌ماندگی ایرانیان را در این کتاب‌های کهن نشان می‌دادند؛ چنان‌که آقاخان کرمانی در مقدمهٔ رسالهٔ *ریحان بوستان‌افروز*، مخاطبان خود را به تقلید از غرب و ادبیات آن ترغیب کرده، می‌نویسد:

فصلنامهٔ نقدکتاب

ادبیات و هنر

سال اول، شمارهٔ ۱ و ۲
بهار و تابستان ۱۳۹۷

۶۵

«این ادیبان هنوز مقصد اصلی شعر و انشا را ندانسته‌اند چیست و موضوع حقیقی این فن را نشناخته‌اند کدام است و فایدهٔ طبیعی آن را نفهمیده‌اند چه شکل دارد، درین صورت به محاسن یا معایب کلام چگونه پی توانند برد؟ اساس قدرت فضلی مشرق درین است که به واسطهٔ استعارات مشکله و لغات دشوار و درازی جمله‌ها و پیچیدگی عبارات و الفاظ، کلام را از وضوح طبیعی که فایدهٔ اصلی آن است، بیندازند و تاکنون به خاطر هیچ‌کدام خطور نکرده که این بساط کهنه را برچیده، طرحی نو بسازند» (آقاخان کرمانی، خطی: ۹).

این رویکرد به متون کهن (نقد و طرد متون) در این دوره بارها تکرار شده، نمونه و شواهد فراوانی دارد؛ در کتاب *سیاحتنامهٔ ابراهیم بیگ*، ابراهیم بیگ، با مخاطب قرار دادن شاعرانی که به شیوهٔ قدما شعر می‌سرایند، از آنها می‌خواهد که شیوهٔ شاعری خود را تغییر دهند و مثلاً به جای سرودن اشعاری در مدح زیبارویان به وصف کوه و ... بپردازند؛ به عبارت دیگر او از شاعران می‌خواهد که سنت‌های ادبی کهن خود (و بخوانید ادبیات گذشته) را کنار نهاده، راهی تازه آغاز کنند:

«گفتم هیچ روحی ندارد. این شیوه کهنه شده، مقتضیات زمان امروز در امثال این ترهات روحی نگذاشته، به بهای این سخنان دروغ در هیچ جای دنیا یک دینار نمی‌دهند، مگر در این ملک که سبب آن هم جز بیکاری و بیماری و بی‌علمی و غفلت و دنائت نفس نیست که ظالمی را دانسته و فهمیده به عدالت و جاهلی را به فضیلت و لئیمی را به سخاوت ستایش کنی امروز بازار مار زلف و سنبل کاکل کساد است؛ موی میان در میان نیست؛ کمان ابرو شکسته به جای خال لب از زغال معدنی باید سخن گفت. از قامت چون سرو و شمشاد سخن کوتاه کن، از درختان گردو و کاج جنگل مازندران حدیث ران. از دامن سیمین بران دست بکش و بر سینهٔ معادن نقره و آهن بیاویز والحاصل، این خیالات فاسده را که مخل اخلاق اخلاف است بهل کنار، از حب وطن، ثروت وطن، از لوازم آبادی وطن ترانه‌ای بساز. این شاعری

که پیش گرفته‌اید برای دنیا و آخرت شما چه فایده حاصل تواند شد؟» (مراغه‌ای، ۱۳۸۵: ۶-۱۴۵).

این گفتمان چنان که گفته شد، تا سال‌های انحلال مجلس دوم، ادامه پیدا کرده، گفتمان حاکم بر فضای ادبی ایران است اما از این سال‌ها به بعد، شاهد تغییر رویکرد مذکور، و جانشین شدن رویکرد تازه‌ای (احیای متون، تصحیح متون و ...) به جای آن هستیم؛ اولین نشانه‌های این تغییر رویکرد را می‌توان در مجلهٔ رستاخیز دید؛ در این مجله که انتشار آن از سال ۱۳۰۲ هـ. ش آغاز شده بود، بر احیای تاریخ و ادبیات ایران و دانستن (و نه نقد و طرد) آداب و عادات ایرانیان تأکید می‌شود (رجبی فرد، ۱۳۹۷: ۹۳). تقریباً پس از این زمان، رویکرد نقد متون، به حاشیه رفته و رویکرد احیای متون در مرکز توجه روشنفکران و منتقدان این عصر قرار می‌گیرد، چنان که علامه تقی‌زاده در مقدمه‌ای که (در سال ۱۳۰۵ هـ. ش) بر تصحیح دیوان ناصر خسرو نوشته، از دیدن همت ایرانیان در احیای متون گذشته اظهار شادمانی کرده، می‌نویسد: «یکی از علائم ابتدایی و آثار ضعیف ولی امیدبخش انتباه علمی و ادبی ایران که موجب نهایت مسرت خاطر و شکران علاقه‌مندان علم و ادب است، همتی است که از خود ایرانیان اخیراً در احیای آثار ادبی گذشتگان، با افتخار خود کم‌کم ولو به‌طور جزئی دیده می‌شود. از آن جمله [دیوان] فاضل و حکیم سخنوری که یکی از مفاخر مملکت ما و ستارهٔ رخشان افق قرن پنجم است و مدت‌ها مجهول‌القدر و متروک مانده بود در این چند سال اخیر به واسطهٔ همت چند نفر ایرانی... بیشتر از سایر سخنوران نامی مورد توجه خدمتگزاران علم و ادب شده و چندین کتاب از مؤلفات مجهول یا مفقودالثر او به حلیهٔ طبع نفیس و پاکیزه و با دقت و تحقیق آراسته گردید؛ مقصود حکیم ناصر خسرو است که این سطور دیباچهٔ طبع مجموعهٔ اشعار بلند زادهٔ طبع اوست» (تقی زاده، ۱۳۰۷: ۵).^۲

این رویکرد به متون کهن، در مقالهٔ لزوم احیای کتب قدیمی، شکل نهایی خود را می‌یابد. عباس اقبال در مقالهٔ مذکور نه تنها بر ضرورت احیای کتب قدیمی تأکید می‌کند، بلکه کارکرد و اهداف تازهٔ آن را نیز خاطر نشان می‌سازد (اقبال آشتیانی، ۱۳۲۴). تکرار این رویکرد به متون کهن و صورت‌بندی آنها در مقالاتی چون مقالهٔ «لزوم احیای کتب قدیمی»، نشان از گسست در سنت تصحیح متون و ایجاد گفتمان جدید در سنت تصحیح متن در این سال‌ها (سال‌های پس از انحلال مجلس دوم) دارد؛ از این زمان به بعد و در گفتمان جدید است که احیای متن به یکی از اصلی‌ترین دغدغه‌های محققان تبدیل می‌شود و متعاقب آن مصححان بزرگی چون قزوینی، بهمینیار، بهار و ... پای به میدان می‌گذارند و نهادهایی تأسیس می‌گردند، نهادهایی که یکی از اهداف

آنها، تصحیح و احیای متون گذشته است، چنان‌که یکی از اهداف تأسیس بنیاد شاهنامه فردوسی در سال ۱۳۵۳، چیزی نبود جز احیا و تصحیح شاهنامه به‌عنوان گرانقدرترین اثر ملی ایرانیان (اساسنامه بنیاد شاهنامه فردوسی، ۱۳۹۶: ۱۲).

حال باید پرسید که گفتمان تازه که رویکرد به متون کهن در آن متفاوت با رویکرد گذشتگان است، چیست و چرا جانشین گفتمان پیش از خود شده است؟

فصلنامه نقد کتاب

ادبیات و هنر

سال اول، شماره ۱ و ۲
بهار و تابستان ۱۳۹۷

۶۷

به اجمال آنکه، ایرانیان بعد از اطمینان از ناکارآمدی مشروطه و نظام پارلمانی آن - که عملاً کاری از پیش نبرده بود - به دنبال یافتن بدیلی برای نظام حاکم (یعنی مشروطه) برآمدند و این بار به دولت مطلقه دل بستند، به این امید که بتواند ایران را از نابودی رهایی بخشیده، در جاده ترقی بیندازد. این تلاش‌ها سرانجام، با به قدرت رسیدن رضاخان و ایجاد دولتی مرکزگرا، جامعه عمل پوشید اما نکته‌ای که نباید آن را نادیده گرفت این است که همچنان‌که ایدئولوژی همسو و هماهنگ با نظام مشروطه، لیبرالیسم/دموکراسی است، ایدئولوژی منطبق با دولت مدرن/مطلقه، ناسیونالیسم است. به عبارت بهتر هم‌زمان با تلاش ایرانیان برای تغییر نظام سیاسی‌شان، ایدئولوژی آنان نیز تغییر کرد و ناسیونالیسم جای لیبرالیسم/دموکراسی را گرفت.

ناسیونالیسم در مقایسه با سایر ایدئولوژی‌ها پیچیدگی بیشتری دارد تا آنجا که ارائه یک تعریف جامع از آن دشوار است. برخی محققان ناسیونالیسم را متعلق به دوره مدرن و پس از پیدایش دولت‌های ملی می‌دانند (هداک، ۱۳۹۱: ۳۲۲)، درحالی‌که پیشینه آن را به قرن‌ها پیش‌تر می‌رسانند (وینسنت، ۱۳۸۷: ۳۳۶). با این حال بیشتر محققان، ظهور و رواج ناسیونالیسم را به بعد از پیدایش دولت‌های ملی بازمی‌گردانند (جی، ۱۳۹۰: ۱۹۷)، آنها بر این باورند که ملی‌گرایی یا ناسیونالیسم زمانی اتفاق افتاده است که جامعه از حالت کاستی و طبقاتی بودن - جامعه‌ای که جایگاه هر فرد از پیش مشخص شده - خارج شده است (گلنر، ۱۳۸۸: ۱۹). پس می‌توان اصلی‌ترین کارکرد ایدئولوژی ناسیونالیسم را تثبیت و تبیین دولت‌های ملی دانست. دولت ملی مدرن که باید نظمی واحد و یکپارچه را بر سرزمین‌هایی وسیع با تفاوت‌های فرهنگی، زبانی و قومی اعمال کند، ناگزیر از کاربست و ترویج ناسیونالیسم است، ایدئولوژی‌ای که با ادعای تعلق افراد به یک اجتماع سیاسی بزرگ (و نه قبیله و ...) زمینه‌ساز تثبیت دولت‌های ملی شد (احمدی و فاضلی، ۱۳۸۶: ۳۰). ظهور ناسیونالیسم در ایران نیز هم‌زمان است با تلاش روشنفکران و مصلحان اجتماعی برای تأسیس دولتی ملی در سال‌های پس از انحلال مجلس دوم. جامعه ایرانی به دلیل تکثر زبانی و قومی خود، فاقد وحدت

و یکپارچگی‌ای بود که لازمه شکل‌گیری دولت ملی است؛ اما ناسیونالیسم امکانی بود برای وحدت بخشیدن به جامعه متکثر ایران و ایجاد سرزمینی یکپارچه و به قول طالبوف وطنی یکجا. تحقق چنین اهدافی (ایجاد یک هویت یکپارچه و ...) نیازمند پیش‌شرط‌هایی چون وجود سرزمین مشترک، زبان مشترک و به‌ویژه داشتن تاریخ مشترکی است که همه افراد یک ملت، آن را تاریخ حقیقی خود بدانند، چون تنها در صورت وجود چنین تاریخ مشترکی است که افراد یک جامعه، با یکدیگر احساس پیوند و پیوستگی خواهند کرد. ضرورت نوشتن چنین تاریخی (تاریخ‌های ملی) را به‌ویژه در میان روشنفکرانی چون آقاخان کرمانی، پیرنیا و تقی‌زاده می‌بینیم؛ اگر افراد مذکور تا این حد بر اهمیت نگارش تاریخ ملی تأکید می‌کنند، به این دلیل است که بدون چنین تاریخی، ایجاد ملتی یکپارچه ممکن نخواهد بود.

تأکید بر احیای متون را نیز باید از همین منظر مشاهده کرد. آگاهی و اشراف به تاریخ گذشته، بدون احیا، تصحیح و انتشار متون قدیمی، کاری بعید و غیرممکن است؛ اگر عباس اقبال - که خود مورخی چیره‌دست بود - بر لزوم احیای متون کهن تأکید داشت، به این دلیل بود که می‌پنداشت بدون احیای این متون، رابطه ایرانیان با تاریخ گذشته خود می‌گسست و در نتیجه ایجاد ملتی یکپارچه، خیالی باطل می‌نمود.

حاصل کلام آنکه، تصحیح و احیای متون کهن، به‌مثابه رویکرد هنجار به متون کهن، تنها در چنین گفتمانی، می‌توانست به جریانی عمیق و گسترده تبدیل شده، زمینه برای به صحنه آمدن و میدان‌داری چهره‌های بزرگی چون فروغی، قزوینی و ... مهیا شود. طبیعتاً با تغییر این گفتمان، تصحیح متن نیز به حاشیه پژوهش‌های ادبی انتقال خواهد یافت؛ شاید توجه محققان امروز به خوانش متن، تأویل متن و ... (و نه لزوماً تصحیح متن) شاهدهی باشد بر درستی این ادعا.^۲

مقایسه نتایج این دو پژوهش (تحلیل تبارشناسانه از سنت تصحیح متن با پژوهش انجام‌شده در فصل پنجم کتاب سنت تصحیح متن در ایران پس از اسلام) از وجود تفاوت‌هایی حکایت دارد، چنان‌که تصویری که برای نمونه با روش تبارشناسانه از سنت تصحیح متن در دوره معاصر ارائه شد (تصویری که اگر محدودیت مقاله نبود، می‌توانست به مراتب دقیق‌تر هم باشد) روشن‌تر از آن چیزی است که در فصل پنجم کتاب سنت تصحیح متن دیده می‌شود. تفاوت‌های اصلی تصویر ارائه‌شده از تصحیح متن در مقاله حاضر، با آنچه در کتاب سنت تصحیح متن آمده است، عبارت‌اند از:

الف) نویسنده کتاب مورد بحث در بیان چرایی تغییر در ساختارها، با لحنی کاملاً کلی‌گویانه، تنها از تفاوت‌های نظری دوره معاصر یاد کرده،

هیچ توضیحی درباره این نظریه‌های جدید نمی‌دهد، حال آنکه در پژوهش تبارشناسانه، مشخص شد که این تفاوت‌های نظری اولاً چیستند (ایدئولوژی ناسیونالیسم) و ثانیاً دلایل عینی آن (تأسیس حکومت مطلقه/متمرکز) چه بوده است. به عبارت دیگر، کاربست روش تبارشناسی به ما می‌گوید که این اندیشه دولت مطلقه/متمرکز و رواج ایدئولوژی همبسته آن، ناسیونالیسم، است که تصحیح متن را از حاشیه به متن می‌آورد و به جریان اصلی پژوهش‌های ادبی در دوره معاصر تبدیل می‌کند.

فصلنامه نقد کتاب

ادبیات و هنر

سال اول، شماره ۲
بهار و تابستان ۱۳۹۷

۶۹

ب) نویسنده کتاب، دوره معاصر را دوره‌ای یکدست و یکپارچه توصیف می‌کند که گویی هیچ گسستی در آن وجود ندارد، حال آنکه بررسی تبارشناسانه این دوره نشان می‌دهد که اولاً دوره معاصر، دوره‌ای یکدست و یکپارچه نیست و در آن گسست‌هایی (گفتمان‌ها) وجود دارد؛ ثانیاً در هر یک از این گفتمان‌ها، نوع خاصی از توجه و برخورد با متن حاکم است؛ چنان که در گفتمان آغازین که از بیداری ایرانیان تا سقوط مجلس دوم ادامه می‌یابد (و همراه است با حاکمیت نظام مشروطه و ایدئولوژی لیبرالیسم) سخن از نقد متون گذشته است، در حالی که با تغییر گفتمان و استقرار گفتمان جدید که ایدئولوژی حاکم بر آن، ناسیونالیسم است و تمام عصر پهلوی را در بر می‌گیرد، احیای متون کهن، در مرکز پژوهش‌های ادبی قرار می‌گیرد و در این گفتمان به رویکرد اصلی به متن تبدیل می‌شود.

ج) هدف از تصحیح متن در گفتمان مذکور، تفاوت‌های عمده‌ای با هدف تصحیح در نزد گذشتگان دارد. اگر هدف گذشتگان از تصحیح متون تدوین دیوان شاعران و ... بوده است، در نظر مصححانی چون قزوینی و اقبال آشتیانی تصحیح متون کهن، کنشی سیاسی به حساب می‌آمد که می‌توانست نقش پررنگی در اصلاح جامعه ایران و رهایی آن از انحطاط ایفا کند.^۴

نتیجه‌گیری

نویسنده کتاب سنت تصحیح متن تصویر دقیق و روشنی از تصحیح متن (به‌ویژه سنت تصحیح متن در دوره معاصر) ارائه نمی‌دهد. دلیل این امر، روش‌شناسی ناکارآمد به کار گرفته شده در کتاب مذکور است. نویسنده که در بررسی سنت تصحیح متن از روش مرسوم گذشتگانی چون صفا و ... بهره گرفته است، نمی‌تواند جز خلاصه‌ای از دیدگاه‌های مصححانی چون قزوینی چیز دیگری ارائه کند. دلیل این امر را باید در روش پژوهش ایشان جستجو کرد؛ پیروی از روش‌های گذشته و غفلت از روش‌ها و نظریه‌های امروزی سبب شده که اصلی‌ترین مسائل سنت تصحیح (حداقل) در دوره معاصر طرح نشده، در نتیجه تصویر روشنی از سنت تصحیح متن در دوره معاصر هم ارائه نشود.

اگر نویسنده کتاب تصحیح متن در ایران پس از اسلام پیش از آغاز پژوهش به بررسی و تأمل در رویکردها و نظریه‌های جدیدتری چون تبارشناسی نیز توجهی کرده، از آنها استفاده می‌نمود، نه تنها موفق به طرح اصلی‌ترین مسائل سنت تصحیح در دوره معاصر می‌شد بلکه با ارائه پاسخی شایسته به آنها، تصویر دقیق‌تر و روشن‌تری از سنت تصحیح در این دوره ارائه می‌کرد. نگاه تبارشناسانه به سنت تصحیح متن در دوره معاصر، نشان از گسست در این سنت دارد. تا پیش از سال‌های انحلال مجلس دوم رویکرد اصلی به متون کهن، نقد آنهاست؛ حال آنکه پس از این زمان، تغییری در رویکرد به متون کهن به وجود می‌آید (امری که نشان‌دهنده تغییر گفتمان هم هست) و به جای نقد متون کهن از لزوم احیای این متون سخن گفته می‌شود. آنچه سبب این تغییر در رویکرد روشنفکران و منتقدان این دوره نسبت به متون کهن می‌شود، حاکم شدن گفتمان جدید در سال‌های پس از انحلال مجلس دوم است، گفتمانی که اصلاح جامعه و نوسازی ایرانیان را نه از طریق نظام پارلمانی، بلکه از طریق ایجاد حکومت مرکزی مدرن، محقق می‌دانست. ناسیونالیسم به‌عنوان یکی از ایدئولوژی‌های عصر مدرن تنها ایدئولوژی‌ای بود که می‌توانست به این نظام جدید، مشروعیت دهد، تداوم‌بخش آن باشد و تصحیح متن و تلاش برای احیای متون و تبدیل آن از یک فعالیت فردی، به جریان اصلی پژوهش در این زمان، نتیجه ناگزیر استقرار گفتمان مذکور و ایدئولوژی حاکم بر آن بوده است.

پی‌نوشت

۱. از پژوهش‌هایی که در آنها به آسیب‌شناسی کاربرست نادرست نظریه‌ها پرداخته شده است، می‌توان به مقالات زیر اشاره کرد: «از اپوخته تا نوآوری شاعرانه: آسیب‌شناسی کاربرست روش پدیدارشناسی در پژوهش‌های ادبی حوزه زبان فارسی»، عمارتی مقدم، ۱۳۹۶؛ «نگاهی انتقادی به پژوهش‌های شالوده‌شکنانه در ایران»، امن‌خانی، ۱۳۹۵ و ...

۲. این باور (لزوم احیای گذشته و متون آن) تنها به تکی‌زاده اختصاص ندارد و آن را در آثار بسیاری از مصححان و اندیشمندان آن عصر می‌بینیم، مثلاً استاد همایی در مقدمه‌اش بر کتاب مصباح‌الهدایه - که خود آن را تصحیح کرده‌اند - می‌نویسد: «بازی اولین قدم که در راه ترقی ادبیات ایرانی باید برداشت این است که پایه و اساس علوم ادبی و بارنامه ملی خود را احیا کنیم... بزرگ‌ترین خدمت به ملت ایران و فرهنگ ایرانی احیای آثار مهم گذشتگان است» (همایی، ۱۳۹۴: ۹-۱۱).

۳. اگرچه هنوز هم تصحیح متن به‌عنوان یکی از حوزه‌های اصلی پژوهشی محققان و استادان ادبیات است، باین حال نمی‌توان آن را جریان اصلی یا یکی از جریان‌های اصلی زمان حاضر دانست. بسیاری از گروه‌های دانشگاهی، تصحیح متن را به‌عنوان موضوعی برای رساله دوره‌های

تکمیلی و به‌ویژه دکتری نمی‌پذیرند؛ قوانین آموزشی هم برای این نوع پژوهش‌ها اعتبار چندانی قائل نیست و ... این کم‌توجهی و در مقابل توجه به نظریه‌های ادبی - که اساس آنها خوانش یا تأویل متن است - حداقل به باور نویسندگان این سطور، نشانه‌ای است که خبر از تغییر گفتمان دارد؛ امری که پرداختن به آن و چرایی‌اش خارج از حوصله این مقاله است. ۴. در کتاب سنت تصحیح متن، گاه به نکاتی اشاره می‌شود که اگر بسط می‌یافت، شاید دیگر نیازی به نوشتن این نقد نبود. مثلاً ایشان در بخشی از کتاب به زمینه‌هایی اشاره می‌کند که برای تصحیح لازم و ضروری است. یکی از این زمینه‌ها نیاز جامعه به ارتباط با گذشته است. ایشان می‌نویسند: «برای رشد و توسعه فن تصحیح متن، زمینه‌های چندی لازم است که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: رفاه، امنیت و آسایش نسبی، غنای میراث مکتوب یک ملت، توجه به مسائل مرتبط با متن و کتابت، رشد مباحث نظری در حوزه‌های تاریخی، ادبی و مذهبی و ارتباط جامعه با میراث گذشته خود» (مجرد، ۱۳۹۶: ۱۰۸).

فصلنامه نقد کتاب

ادبیات و هنر

سال اول، شماره ۱ و ۲
بهار و تابستان ۱۳۹۷

۷۱

منابع

- آخوندزاده، فتحعلی (۱۳۵۱) مقالات، به کوشش باقر مؤمنی، تهران: آوا.
- آقاخان کرمانی (بی‌تا) *ریحان بوستان افروز: بر طرز ترتیب ادبیات فرنگستان با نفی نظام کهن، نسخه خطی*.
- احمدی، حمید و حبیب‌الله فاضلی (۱۳۸۶) «ناسیونالیسم، مشکله هویت و دولت ملی در تئوری اجتماعی»، فصلنامه سیاست، دوره ۳۷، شماره چهارم.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۵۴) «لزوم احیای کتب قدیمه»، یادگار، سال دوم، شماره اول.
- امن خانی، عیسی (۱۳۹۵) «نگاهی انتقادی به پژوهش‌های شالوده‌شکنانه در ایران»، نقد ادبی، دوره نهم، شماره ۳۶.
- تقی‌زاده، سیدحسن (۱۳۰۷) «مقدمه»، دیوان قصاید و مقطعات حکیم ناصر خسرو، تهران: مطبعه مجلس.
- ثروت، منصور (۱۳۷۹) *روش تصحیح انتقادی متون*، تهران: پایا.
- جی، ریچار (۱۳۹۰) «ناسیونالیسم»، مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی، ترجمه محمد قائد، تهران: مرکز.
- جهانبخش، جويا (۱۳۹۰) *راهنمای تصحیح متون*، تهران: میراث مکتوب.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۸۷) «طبیعت سلطنت چیست؟»، رسائل مشروطیت، جلد دوم، تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران: موسسه تحقیقات و علوم انسانی.
- رادمرد، عبدالله و مجتبی مجرد (۱۳۹۱) «متن آرمانی به روایت عبداللطیف عباسی و هلموت ریتزر»، فصلنامه ادبیات معاصر، دوره دوم، شماره ۶.
- رجبی‌فرد، حسن (۱۳۹۷) *استبداد منور در مطبوعات ایران ۱۳۰۴-۱۲۹۶*، تهران: مورخان.
- عمارتی‌مقدم، داود (۱۳۹۶) «از اپوخته تا نوآوری شاعرانه: آسیب‌شناسی کاربست روش

پدیدارشناسی در پژوهش‌های ادبی حوزه زبان فارسی»، نقد ادبی، دوره دهم، شماره ۳۸.

عمارتی مقدم، داود (۱۳۹۶) «بحران نقد: تصادف نظریه و متن»، نقد ادبی، دوره دوم، شماره ۸.

غزالی، محمد (۱۳۶۱) نصیحه الملوك، به تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران: هما.

گلنر، ارنست (۱۳۸۸) ناسیونالیسم، ترجمه سید محمدعلی تقوی، تهران: مرکز.

مجرد، مجتبی (۱۳۹۶) سنت تصحیح متن در ایران پس از اسلام، تهران: هرمس.

مراغه‌ای، زین‌العابدین (۱۳۸۵) سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیک، به کوشش م. ع. سپانلو، تهران: آگه.

مشایخی، عادل (۱۳۹۵) تبارشناسی خاکستری است: تأملاتی درباره روش فوکو، تهران: ناهید.

وینسنت، اندرو (۱۳۸۶) ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.

هداک، بروس (۱۳۹۱) تاریخ اندیشه سیاسی، ترجمه محمدحسین وقار، تهران: اطلاعات.

همایی، جلال‌الدین (۱۳۹۴) «مقدمه مصحح»، مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، تهران: سخن و هما.